

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

خشت اول چون نهد معمار کج...

قصد من نشان دادن این نکته است که چگونه تفاوت در مفروضات اولیه (که اغلب مطرح نمی شوند و تنها در پایان برخوردهای اندیشگی است که می توان وجود کارکردی آنها را به روشنی دید) موجب اتلاف وقت و دور افتادن از مسیر کارهای عملی می شوند و از دل خود افسانه ای به نام «همبستگی کل اپوزیسیون» را همچون نسخه ای برای علاج درد مزمن جامعه ما می آفرینند. در این میان، سهم ما می تواند آن باشد که لااقل بتوانیم بفهمیم که حریفان بی غرض و مرض مان چرا همچون ما نمی اندیشند. این آگاهی می تواند کمک مان کند تا بحث را به مسیر مفاهمه، و شاید همراهی، هدایت کنیم.

esmail@nooriala.com

هر «فکر» حاصل وجود مفروضاتی در ذهنیت آگاه یا ناآگاه ما است؛ و نوعی نتیجه گیری از مفروضاتی اولیه است، استوار بر شالودهء منطقی یکسره مطلوب ما. بعنوان یک مثال صریح اما دور از ذهن، می توان روند یک فکر یا تصمیم گیری را با این فرض آغاز کرد و پیمود که «اکنون در تابستان هستیم». بلافاصله از این فرض می توانیم نتیجه بگیریم که هوا گرم شده است و نیازی به پوشیدن لباس های ضخیم نیست و می توانیم با لباس های راحت تابستانی از خانه خارج شویم. در واقع، فرض و یا یقین به اینکه «اکنون در تابستان هستیم» سکوی پرتاب فکر و تصمیم گیری ما است برای انتخاب نوع لباسی که می پوشیم. شما هم اگر این فرض اولیه را بپذیرید تصمیم به پوشیدن لباس سبک و تابستانی را تصدیق می کنید. اما اگر شما این فرض اولیه را نپذیرید و معتقد باشید که «اکنون در زمستان هستیم»، خودبخود رز لباس پوشیدن حاصل از آن فرض اولیه را هم نمی توانید بپذیرید.

معمولاً حل اختلاف مابین مفروضات مطرح شده در اینگونه مثال های بعید کار آسانی است. می توان از پنجره به بیرون نگاه کرد، به خارج اطاق سرک کشید، و بصور مختلفی صحت و سقم فرض را در عمل سنجید. اما در بسیاری از موارد سنجش درستی یا نادرستی یک فرض اولیه کار آسانی نیست اما حضور اختلاف در مبانی و مفروضات اولیه در سراسر یک مکالمه، مفاهمه، و داد و ستد فکری اختلاف آفرین خواهد ماند و طرفین گفتگو را به هیچ توافقی رهنمون نخواهد شد. پس، اگر پیشبرد موفق بحثی را در هدف داریم، نخست باید بر سر مفروضات اولیه توافق کرده باشیم؛ و این واقعیت بدیهی چندان هم آسان به فهم در نمی آید.

اینها را گفتم تا در ابتدای این مقاله - که در حوزهء مباحث سیاسی مربوط به کشورمان، ایران، نوشته می شود - چند فرض اولیه شخصی را با شما در میان بگذارم و سپس توضیح دهم که چگونه می کوشم از این فرض ها نتایج معینی را استخراج کنم و سپس نظری را که بر اثر مخالفت با مفروضات من ساخته می شود مطرح سازم. بدیهی است که در همهء این احوال قصد من نشان دادن این واقعیت است که اگر یکی از مخاطبان ما با یکی یا چند تا از این مفروضات موافق نباشید خودبخود نمی تواند با نتایجی که از پذیرش و گسترش آنها به دست می آید موافقت کند.

- از اینجا آغاز کنم که «مفروضات اولیهء تبدیل شده به یقین» برای من آنند که «1. حکومت اسلامی در ایران بر بنیاد یک قانون اساسی غیرعادلانه و ضد آزادی بوجود آمده که راه های تغییر را بر خود

بسته است» و «2. اکنون کل رژیم، بعثت سرکوب خواست های مردمان و تبدیل زندگی شان به یک جهنم تحمل ناپذیر، حقانیت خود را از دست داده و تنها با زور توپ و تفنگ به عمر مضر و خطرناک خود ادامه می دهد».

حال، فرض کنید که من این مفروضات برای آغاز مکالمه ای با یک مخاطب مطرح کرده ام. او اگر این مفروضات را نپذیرد و معتقد باشد که «این حکومت دارای پایگاه و پشتیبان محکمی در میان مردم است» و «قانون اساسی اش هم دارای مواد آزادی آفرینی است که مغفول مانده اند»، خودبخود، راه اش را از هم اکنون از من جدا می کند و معتقد می شود که فلانی کلاً در مورد وضعیت سیاسی ایران دچار اشتباه است.

- من اما، بر اساس همان مفروضات بالا، فکر می کنم که معنای «از دست دادن حقانیت» در مورد حکومت اسلامی آن است که در حال حاضر اکثریت مردم ایران خواهان «تغییر کل حکومت» (و نه تنها دولت) هستند و، به عبارت دیگر، حکومت اسلامی را در کلیت آن نمی خواهند. روشن است که مخاطب من اگر آن فرض اولیه را نپذیرفته باشد این نتیجه گیری را هم نمی تواند بپذیرد.

- من یک پا جلوتر می گذارم و می گویم «نتیجه مطلوب تغییر این حکومت آن است که حکومتی غیرمذهبی - غیرمکتبی (نئو سکولار) در ایران بر سر کار آید که قانون اساسی اش ملتزم به اعلامیه جهانی حقوق بشر باشد». مخاطب من اما، که معتقد است مردم این حکومت را می خواهند، با این پیش نهاده من هم موافقت نخواهد داشت و با برقراری حکومت جانشینی از این دست مخالفت خواهد کرد.

- او حتی ممکن است نه با حکومت سکولار مخالف باشد و نه با التزام به اعلامیه حقوق بشر؛ اما چون از فرض اولیه متقابلی آغاز کرده که می گوید: «حکومت مذهبی دارای پایگاه و پشتیبان محکمی در میان مردم است»، خود بخود، و تا زمانی که به عکس این عقیده اعتقاد پیدا نکند، با عنوان کردن عقایدی نظیر اینکه «باید به خواست مردم احترام گذاشت»، اساساً اندیشیدن به یک «آلترناتیو سکولار - دموکرات» را امری تلف کننده وقت و ضایع کننده عمر یافته و حتی اگر قبول داشته باشد که حکومت مذهبی فعلی دارای نقائص متعددی است، به این نظر معتقد می شود که «این حکومت را باید اصلاح کرد».

- اما من، چون معتقدم که «قانون اساسی رژیم دارای بن بست های حقوقی کاملاً ممانعت کننده از تغییرات اساسی آن است و، در نتیجه عملکرد این قانون است که اکنون اکثریت مردم ما حکومت مذهبی را در کلیت اش نمی خواهند»، از پیشفرض هایم چنین نتیجه می گیرم که اتفاقاً اصلاح طلبی امری ناممکن و نابهنگام است و فقط به طول عمر این رژیم ددمنش می افزاید. مخاطب من اما، عطف به مفروضات خود، حتی اگر تصدیق کند که یکی از کارکردهای اصلاح طلبی افزودن بر عمر رژیم خواهد بود، اما ناچار است به این استدلال رو کند که رژیمی بیرون آینده از دل مبارزات اصلاح طلبی همان رژیم معیوب کنونی نخواهد بود و می تواند رضایت مردم را جلب کند و، بنا بر این، مانعی برای افزودن به طول عمرش وجود ندارد.

- آنگاه من قدمی پیشتر می آیم و با پرداختن به «جنبش سبز» می گویم که، بر اساس مفروضاتم، معتقدم که «جنبش سبز، هم به گوهر و هم عملاً، یک جنبش سیاسی خواهان انحلال حکومت اسلامی و برقراری حکومتی سکولار - دموکرات است». مخاطب من هم اگرچه ناچار است تصدیق کند که جنبش سبز دارای مطالباتی آزادیخواهانه است اما - بخاطر مفروضات اولیه اش - نمی تواند بپذیرد که این جنبش بخواهد تا سر حد انحلال حکومت اسلامی پیش رود. به همین دلیل اعلامیه ها و مواضع سیاسی رهبران مذهبی جنبش را تصدیق کرده و آنها را به همهء جنبش تعمیم می دهد.

- من، بر خلاف او، معتقدم که رهبران برخاسته از مجموعهء حکومت اسلامی - که خود جزو معماران آن بوده و یقین دارند که در آینده یک حکومت غیرمذهبی ممکن است برایشان درد سرهائی ایجاد کند - طبعاً، در عین کوشش برای کسب خواست هائی که در تلقی آنان در محدودهء قانون اساسی ممکن بنظر می رسند، می کوشند تا از بروز تمایلات انحلال طلبانه و دست زدن به مقابله با خشونت رژیم جلوگیری کرده و آتشی را که خود رژیم برافروخته است با برگرداندن مردم به خانه هاشان خاموش کنند.

مخاطب من اما، که به مفیدیت و ممکن بودن اصلاحات اعتقاد دارد، تفکر مرا ماجراجویانه، انقلابی، و خشونت بار ارزیابی می کنید.

- من، بعلت بی اعتمادی خود به رهبریت مذهبی جنبش، و ارزیابی منفی از کارکرد آن در راستای تحقق «خواست های مردم»، معتقدم که لازم است هرچه زودتر در برابر این رهبری یک نهاد هدایت کنندهء مبتنی بر خواست های انحلال طلبانهء مردم بوجود آید. مخاطب من هم، طبعاً، نه تنها نظر مرا واقع بینانه نمی داند بلکه آن را نظری بسیار مضر به حال جنبش ارزیابی می کند که به تضعیف «رهبری واقعاً موجود مذهبی جنبش» می انجامد و، بجای آنکه در برابر حکومت «شاخ» شود، در برابر رهبریت مزبور قد علم می کند و به حکومت امکان می دهد که با همین چماقی که به دست اش داده اند آن را بکوبد.

- من اعتقاد دارم که یکی از مشکلات همین رهبری مذهبی حضور آن در داخل کشور و آسیب پذیری اش در برابر تجاوزات حکومتیان است و - درست به همین خاطر - نمی توان امید داشت که این رهبران بتوانند بصورت قاطعی در برابر حکومتیان عمل کنند و نباید بیهوده به آنان امید بست. متقابلاً، مخاطب من به این واقعیت اشاره می کند که اگرچه این رهبران در داخل ایران دچار حصر خانگی اند و ارتباط شان با دنیای بیرون از خانه قطع است اما مشاوران و نمایندگان آنان توانسته اند خود را به خارج کشور برسانند و از جانب آنان رهبری مبارزه را به دست گیرند.

- من اما وقتی به عملکرد این مشاوران به خارج آمده که نگاه می کنم می بینم که محدودیت های آنان از خود رهبران محصور در خانه نیز بیشتر است؛ چرا که آنان در هر کار خود باید به این ملاحظه بپایندیشند که گفتار و کردارشان ممکن است به ضرر رهبران محصورشان تمام شود و حتی جان آنها را به خطر بیاندازد. اینگونه ملاحظات موجب می شود که نمایندگان به خارج آمدهء رهبران محصور به نوعی «فلج سیاسی» دچار شده و مفیدیت عملی خود را از دست بدهند. شمخاطب من اما می گوید که بهر حال این نمایندگان در حال حاضر تنها کسانی هستند که می توانند در صورت لزوم مردم را به خیابان بیاورند، حال آنکه در مقابل شان یک رهبری سکولار - دموکرات منسجم وجود ندارد و، تازه، اگر هم در

خارج کشور بوجود آید، دارای آنچنان ریشه‌هایی در میان مردم داخل کشور نخواهد بود که بتواند اختیار سامان دادن مبارزات را به دست گیرد.

- من، بر اساس اعتقاد به بیزاری مردم از حکومت اسلامی و - به تدریج - از اصلاح طلبی داخلی آن، معتقدم که مردم بصورت روزافزونی از رهبران محصور و نمایندگان خارج کشورشان دل‌کنده و در انتظار یافتن راه‌های تازه‌ای نشسته‌اند و همین انتظار موجب آن است که وظیفه‌ای سنگین بر عهده سکولار - دموکرات‌های خارج کشور گذاشته شود. بطوری که وضعیت کنونی حکم می‌کند که این اپوزیسیون انحلال طلب دست به ایجاد همبستگی و اتحاد عمل در بین همفکران زده و، بر اساس کلی‌ترین توافقات، آلترناتیوی کارا را بوجود آورد. مخاطب من اما، بلافاصله، متوسل به این استدلال می‌شود که یک چنین آلترناتیوی در خارج کشور تنها می‌تواند ملعبه دست نیروهای خارجی شود و بزودی به کارخانه «چلبی سازی» مبدل گردد؛ چرا که برآمده از تظاهرات و شعارهای مردم نیست، حقانیت خود را از خیابان‌های ایران دریافت نکرده است، و تنها به مدد نیروهای خارجی می‌تواند عمل کند.

- در مقابل این استدلال من فکر می‌کنم در هنگامه‌ای که رهبران مذهبی در حصرند و مشاوران شان به آنان دسترسی ندارند و خودشان نیز حقانیت خاصی از مردم دریافت نداشته و حتی جرأت معرفی اعضاء شوراهای خود را ندارند، اگر ایجاد آلترناتیو در خارج کشور بخواهد به ایجاد کارخانه «چلبی سازی» بیانجامد اتفاقاً امکان تحقق این موضوع در مورد این نمایندگان بیش از بقیه وجود دارد؛ چرا که آنها اساساً به خارج کشور آمده‌اند تا به نیروهای بیگانه نشان دهند که جنبش بخاطر وجود رهبری مقتدایان آنان زنده است و کمک می‌خواهد. من در طی این دو ساله که از شروع جنبش سبز می‌گذرد بخاطر ندارم که نیروهای خارجی کوششی در جهت تقویت نیروهای سکولار - دموکرات تبعیدی کرده باشند. آنها در جریان انتخابات ریاست جمهوری تمام امکانات تبلیغاتی خود را در اختیار اصلاح طلب‌ها گذاشتند. وزارت خارجه آمریکا تا آنجا پیش رفت که به صدای آمریکا دستور داد تا در طول انتخابات از دعوت تحریم‌کنندگان آن به برنامه‌های خود امتناع کند، و پس از تقلب بزرگ ولی فقیه - احمدی نژاد هم رسانه‌های غیر ایرانی همه‌تربییون‌های خود را در اختیار اصلاح طلبان گذاشتند. در واقع، ما هنوز نمونه‌ای از تماس سکولار - دموکرات‌های انحلال طلب (جز شماری سکولار قلابی عضو حزب باد) با مقامات دولت‌های غربی در دست نداریم حال آنکه اخبار انواع تماس‌های اصلاح طلبان با این مقامات اظهر من الشمس است. مخاطب من اما استدلال می‌کند که نمایندگان رهبران محصور بخاطر پشتگرایی برآمده از حمایت مردم می‌توانند «با حفظ استقلال و از موضعی که منافع مردم ایران را تأمین کند» با این مقامات گفتگو کنند حال آنکه رهبران احتمالی سکولار - دموکرات فاقد این پشتیبانی بوده و احتمال تسلیم شدن شان به خواست‌های ضد ملی زیاد است.

باری، می‌توان این مقابله را تا مدت‌ها ادامه داد و گستره آن را به همه حوزه‌های فکر و عمل کشاند. اما اگر نیک‌بگیریم، همه این گفتگوهای بی‌حاصل از وجود دو دسته مفروضات متخالف سرچشمه گرفته‌اند: یکی اینکه «قانون اساسی حکومت اسلامی اصلاح‌ناپذیر است و اکثریت مردم

ایران آرزومند انحلال این حکومت و استقرار حکومتی سکولار - دموکراتند» و دیگری اینکه «قانون اساسی حکومت اسلامی اصلاح پذیر است و اکثریت مردم مسلمان ایران آرزومند اصلاح و ابقای این حکومت هستند».

بنظر من، تا زمانی که این دو طرز فکر نتوانند بهمدیگر نزدیک شوند (که امکان اش بسیار اندک است) چاره ای جز ایستادن در روبروی هم و به نقد کشیدن افشای ناراستی های یکدیگر ندارند و اگر (آنگونه که من در اردوگاه مخالفان ایجاد آلترناتیو در خارج کشور می بینم) موازین اخلاقی نیز در نزدشان فرو نهاده شده باشد حاصل تقابل شان جز اتهام زنی و تبلیغات دروغ نخواهد بود.

اما، پیش از اینکه این مقاله را به پایان برم، لازم می بینم که به دو حوزه دیگر از این تقابل نیز اشاره کنم که، بعلت پذیرش التقاطی مفروضات طرفین بوجود می آیند. یعنی، وضعیتی را در نظر بگیرید که یک کوشنده سیاسی از میان مفروضات پیش نهاده من این یکی را بپذیرد که «قانون اساسی حکومت اسلامی اصلاح ناپذیر است» اما قبول نداشته باشد که «اکثریت مردم ایران آرزومند انحلال این حکومت و استقرار حکومتی سکولار - دموکرات اند». فکر می کنید چنین کوشنده ای عاقبت به چگونه موضعی دست خواهد یافت؟ من در عمل می بینم که این کوشندگان نیز به اردوگاه اصلاح طلبی مدد می رسانند چرا که معتقدند نباید در مقابل خواست مردم ایستاد و لازم است با اتخاذ «روش های تدریجی» و «پشتیبانی از رهبران محصور» از یکسو مردم را متوجه فوائد حکومت سکولار - دموکرات کرد و، از سوی دیگر، رهبران محصور و نمایندگان شان را متوجه این واقعیت ساخت که یک حکومت سکولار - دموکرات می تواند حافظ بهتری برای آنها و نهادهای دینی شان باشد. از نظر من، این نگاه حاصل نوعی «مصلحت بینی ظاهری» اما «اعتقاد به کارائی اصلاحات» است؛ اصلاحاتی که البته دل به تغییرپذیری قانون اساسی نمی بندد اما امیدوار است مبارزات مردم حکومت را وادار به اینگونه تغییرات کند.

حوزه دوم به نظریه التقاطی دیگری بر می گردد که از یکسو معتقد است «قانون اساسی حکومت اسلامی اصلاح پذیر است» اما قبول می کند که «اکثریت مردم مسلمان ایران آرزومند انحلال این حکومت اند». ساکنان این حوزه نیز معتقدند که سکولار - دموکرات ها به طرز خطرناکی مشغول تبدیل شرایط صلح جویانه مبارزه به شرایط انقلابی هستند و نتیجه کارشان آن خواهد بود که مردم با دادن هزینه های زیاد اما قابل اجتناب به وضعیتی رسند که اگرچه حکومت اسلامی در آن سرنگون می شود اما نمی توان امیدی به استقرار دموکراسی داشت، چرا که «هیچ انقلابی آورنده دموکراسی نبوده است». بالطبع، توصیه آنان در این راستا است که همه اپوزیسیون بکوشند تا از انزجار مردم از حکومت

اسلامی همچون سرمایه ای کارا استفاده کرده و، با فراهم آوردن امکان اصلاح قانون اساسی، خروج از بن بست کنونی را با کمترین هزینه ای ممکن سازند. اینان، تاکتیک های رهبران محصور و نمایندگان شان را نیز در همین راستا ارزیابی می کنند و امیدوارانه اظهار می دارند که رهبران مزبور نیز «در ته دل» با مردم انحلال طلب همراه اند اما می خواهند که رسیدن به «انحلال» را با روش های تدریجی و اصلاحی ممکن سازند؛ امری که برای من، با آن مفروضات پایه ای، چیزی جز یک خوش خیالی خطرناک نیست.

باری، این چهار موضع گیری البته شامل همهء مواضع موجود در اپوزیسیون درون و برون رژیم نیستند و قصد من از برشمردن آنها تنها نشان دادن این نکته است که چگونه تفاوت در مفروضات اولیه (که اغلب مطرح نمی شوند و تنها در پایان برخوردهای اندیشگی است که می توان تأثیر کارکردی آنها را به روشنی دید) موجب اتلاف وقت و دور افتادن از مسیر کارهای عملی می شوند و از دل خود افسانه ای به نام «همبستگی کل اپوزیسیون» را همچون نسخه ای برای علاج درد مزمن جامعهء ما می آفرینند. در این میان، سهم ما می تواند آن باشد که لااقل بتوانیم بفهمیم که حریفان بی غرض و مرض مان چرا همچون ما نمی اندیشند. این آگاهی می تواند کمک مان کند تا بحث را به مسیر مفاهمه، و شاید همراستی، هدایت کنیم.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعهء آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>